

معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا

نگاهی به اختلافات موجود بین نهادگرایی قدیم و جدید و نقش نهادها در مناسبات اقتصادی

محمود مشهدی احمد*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۱

نهادها مهم هستند، این جمله‌ای است که این روزها به کرات در متون اقتصادی مشاهده می‌کنیم، اما برخی از اندیشمندان اقتصادی بیش از یک قرن پیش به این حقیقت اشاره کرده‌اند. آنها با طرح این ادعا که اقتصاد مرسوم نهادها را نادیده گرفته است، یک پارادایم جدید را در علم اقتصاد با عنوان اقتصاد نهادگرا خلق کردند و براساس آنچه در مانیفست خود مطرح ساختند، این پارادایم تنها راه رسیدن به نظریه درست بود. این کار موجب شد نهادها به شدت در مرکز توجه اقتصاددانان قرار گیرند. در نتیجه، معنا و مفهوم این پدیده به یکی از مهم‌ترین موضوعهای در علم اقتصاد تبدیل شد. در واقع، نکته کلیدی این بود که پارادایم جدید در حال معرفی یک عنصر حیاتی به عنوان اصلی‌ترین واحد تحلیل بود که به خوبی می‌توانست بنای اقتصاد متعارف را ویران سازد.

اکنون که بیش از صد سال از آن روزگار می‌گذرد، تلاش‌های ارزشمند فراوانی برای گنجانیدن نهادها در تحلیل‌های اقتصادی صورت گرفته است. گرچه این تلاش‌ها همگی ارزشمند بوده‌اند، اما تا حدی موجب پیچیده‌تر شدن موضوع شده‌اند. البته، همان‌طور که جان آر کامنز اشاره می‌کند، از همان نخستین مراحل تکامل اقتصاد نهادگرا، این مفهوم پیچیده بود، اما با ظهور اقتصاد نهادگرای جدید، پیچیدگی‌های بیشتری ایجاد شد. از این رو، پرداختن به معنا و مفهوم نهادها و رابطه آن با افراد می‌تواند حایز اهمیت باشد. یکی دیگر از موضوع‌هایی که این مقاله قصد دارد بر آن پرتو افکنی کند، نقش نهادها در مناسبات اقتصادی است. سرانجام، مقاله بر یک پرسش مهم و اغلب مورد غفلت متمرکز خواهد شد، به عبارت دیگر، این پرسش که چرا اقتصاد مرسوم نهادها را نادیده گرفت؟

طبقه‌بندی JEL: B13, B25, B52, D02

کلیدواژه‌ها: نهاد، اقتصاد، نهادگرایی قدیم، نهادگرایی جدید، جریان اصلی.

۱- مقدمه

نهادگرایی عنوان خود را از کلمه نهاد گرفته است. بنابراین، شایسته است پیش از ورود به اقتصاد نهادگرا، اندکی در خصوص معنا و مفهوم نهاد تأمل کنیم. واقعیت آن است که این کلمه مفهوم نسبتاً پیچیده‌ای دارد و مهم‌تر آنکه نقش تعیین‌کننده‌ای در معادلات اقتصادی - اجتماعی ایفا می‌کند، به همین سبب به آسانی نمی‌توان از کنار آن گذشت. در واقع، همین اهمیت بود که باعث شد عده‌ای از اقتصاددانان در حرفه اقتصاد سر ناسازگاری بردارند، با این ادعا که اقتصاد قادر نیست موضوع‌های نهادی را تحلیل کند و از نهادها در سرفصل‌های علمی خود چشم‌پوشی کرده است. اهمیت نهادها از آن جهت است که ورود آنها موجب تغییر در مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اقتصاد خواهد شد و مشخص است که اقتصاددانان جریان اصلی حاضر نبودند و نیستند که به آسانی چنین تغییری را بپذیرند، اما از آنجا که چشم‌پوشی از نهاد مانند امید بستن به پرواز با یک بال است، از این رو، نهادگرایان ورود آن را به تحلیل‌های اقتصادی خوشامد گفتند، حتی اگر بهای آن خروج از محافل آکادمیک اقتصادی باشد، اتفاقی که دست کم چند دهه برای نهادگرایان رخ داد.

در ارتباط با موضوع نهاد، یکی از نکات قابل تأمل این است که اقتصاددانان طیف جریان اصلی در حذف نهادها زیادی تند رفتند و در این زمینه تا حدودی حتی از سنت بنیان‌گذار اصلی خود، یعنی آدام اسمیت، دور شدند. بدون شک، مشکل اصلی از زمانی آغاز شد که اقتصاددانان همه حقیقت را در توسل به ریاضیات و مدل‌های صوری متناظر با آن دیدند، زیرا بررسی متون اقتصادی نشان می‌دهد، متقدمان آنها به‌طور کامل مسایل نهادی را نادیده نمی‌گرفتند، هرچند تحلیل‌های نهادی آنها مانند نهادگرایانی مانند وبلن^۱ خیلی فراگیر نبود؛ با وجود این، به‌طور کامل هم از موضوع غفلت نداشتند؛ برای مثال، مرور کتاب ثروت ملل آدام اسمیت نشان می‌دهد برخلاف تصور رایج، آدام اسمیت به‌هیچ عنوان به نقش نهادها و فرهنگ در اقتصاد به‌طور کامل بی‌توجه نبوده است. وی در این کتاب بیش از هشتاد بار از واژه نهاد و سی و چهار بار از واژه قاعده^۲ استفاده کرده است. اسمیت حتی زمانی که می‌خواهد به علل تفاوت کشورها و وضعیت اقتصادی چین اشاره کند، به تفاوت قوانین و نهادهای این کشور با سایر کشورها اشاره می‌کند.^۳ وی در نامه‌ای

1- Veblen
2- Rule

۳- اسمیت، ۱۷۷۶، ص ۱۰۵ و ۱۳۵.

که در سال ۱۷۷۹ به لرد کارلیس می‌نویسد، یادآور می‌شود که «ایرلند به نظم، پلیس و سازمان منظم قضایی برای حفظ و کنترل مردم رده پایین احتیاج دارد، برای پیشرفت صنعت، قوانین^۱ از زغال‌سنگ و چوب ضروری تر هستند»، اما واقعیت آن است که توجه اسمیت به نهادها در حد اشاره است، اما بدتر آن است که همین میزان از توجه به نهادها نیز به تدریج به فراموشی سپرده شد. البته اکنون دیگر اوضاع تغییر کرده است و همه می‌دانند که نهادها مهم هستند. در واقع، دریافت جایزه نوبل توسط اقتصاددانانی که تأکید بر این حقیقت دارند و تقریباً تمام عمر علمی خود را به تحلیل نهادها پرداخته‌اند، خود به‌خوبی نشان از گسترش درک موجود نسبت به مسأله دارد، تا جایی که دیگر حتی اقتصاددانان مرسوم نیز قادر نیستند منکر نهادها شوند و ناگزیر شده‌اند در را به روی تحلیل‌های نهادی بکشایند، گرچه ممکن است شیوه برخورد آنها با مسأله مورد پسند نهادگرایان قدیم نباشد. در واقع، این یکی از نکاتی است که در این مقاله به آن می‌پردازیم، زیرا نگاه نهادگرایان قدیم با نهادگرایان جدید که در حال درو کردن جوایز نوبل هستند، در خصوص مفهوم نهاد تا حدودی متفاوت است.

از این رو، با توجه به اهمیت فوق‌العاده نهادها و ضرورت برخورداری از یک بینش جامع و فراگیر در مورد آنها، در این مقاله تلاش می‌شود برای ایجاد درکی مناسب از مسأله، ابتدا تعاریف ارائه شده توسط نهادگرایان مورد بررسی قرار گیرد و سپس توجه خود را بر برخی از تفاوت‌های موجود در بینش نهادگرایان جدید و قدیم متمرکز خواهیم کرد، اما یکی از موضوع‌های مهم این است که نهادها چه نقشی در هدایت پدیده‌ها و فعالیت‌های اقتصادی ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، چگونه ما و کنش‌های ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این موضوعی است که ما در بخش بعدی این مقاله به آن می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که همین موضوع مهم باعث می‌شود نهادگرایان جدید بینش خود را به نهادگرایان قدیم نزدیک‌تر سازند.

آخرین پرسشی که در این مقاله مورد توجه قرار می‌دهیم، به این موضوع که چرا اقتصاددانان نهادها را فراموش کردند، مربوط می‌شود؟ این پرسشی است که تاکنون به آن توجه نشده و از این نظر، مطالعه این مقاله تا حدودی متفاوت از سایر مطالعات موجود است.

۲- مفهوم نهاد

ضرورت دارد هر تحقیقی که به مطالعه اقتصاد نهاد گرا می‌پردازد یک پرسش مهم و اساسی را مورد توجه قرار دهد و آن، اینکه به‌طور اساسی «نهادها چه هستند؟» برخلاف ظاهر ساده، این موضوع، پرسشی دشوار است. کامنز از جمله کسانی بوده که به‌صراحت به «عدم اطمینان موجود در تعریف نهاد» اشاره کرده است. حقیقت آن است که حتی در حال حاضر نیز «اجماعی در خصوص تعریف نهاد» وجود ندارد، اما این بدان معنا نیست که این موضوع باید کنار گذاشته شود، زیرا «بدون داشتن درکی مناسب از اینکه یک نهاد یا یک سازمان چیست، غیرممکن است بتوان تحلیل‌های نظری و تجربی درستی از اینکه نهادها و سازمان‌ها چگونه کار می‌کنند، انجام داد»^۱. البته، هاجسون معتقد است، امکان تعریف همه‌پذیر از این اصطلاحات وجود دارد.

بدون شک، معرفی کلمه «نهاد» و مشتقات آن به ترمینولوژی اقتصاد توسط ویلن و مطالعات خط‌شکنانه او انجام شده است^۲. حقیقت آن است که از زمان ظهور اقتصاد نهاد گرا تاکنون از واژه نهاد و مفاهیم مرتبط با آن، تعاریف مختلفی ارائه شده است. این اختلاف، به‌ویژه در بین دو مکتب نهادگرایی قدیم و نهادگرایی جدید بیشتر به چشم می‌خورد، البته باید توجه داشته باشیم که بینش نهادگرایان جدید با نگرش اقتصاددانان مرسوم شباهت زیادی به یکدیگر دارد^۳. از آنجا که وقتی

۱- کامنز (Commons)، ۱۹۳۱، ص ۶۴۸.

۲- هاجسون (Hodgson)، ۲۰۰۶، ص ۱.

۳- هاجسون، همان منبع.

۴- هومن (Homan)، ۱۹۳۲، ص ۱۰.

۵- برای مثال، در این ارتباط لورنس بلند (Boland, 1979) معتقد است دو بینش متفاوت نسبت به نهاد وجود دارد که ریشه در تفاوت‌های روش شناختی حامیان آنها دارد. او این دو بینش را به حامیان اقتصاد نئو کلاسیک و مخالفان آن تقسیم می‌کند. یک طرف بر این باور است که چون اقتصاد بازاری نئو کلاسیک را می‌توان تنها شکل خاصی از چینش نهادی دانست، در نتیجه، اقتصاد نئو کلاسیک تنها حالت خاصی از نهادگرایی است (برای مثال، کلارنس آیرس، جان کامنز و گونار میردال). از سوی دیگر، مدعی است که چون می‌توان هر چینش نهادی و تکامل آن را تنها پیامدهای منطق انتخاب (یعنی، بهینه‌سازی تحت شرایط معین) دانست، از این رو، فهم ما از نهادها تنها بیان دیگری از تحلیل‌های نئو کلاسیکی است (برای مثال، جیمز بوکانون، گوردون تال لاک و داگلاس سی. نورث). به عقیده بلند، این امکان وجود دارد که هر دو بینش به‌طور توأمان وجود داشته باشند، اما این امکان وجود ندارد که هر دو نگرش روش شناختی در موقعیت برتر باشند. به همین سبب بین آنها همواره مشاجره وجود داشته است. بلند نشان می‌دهد که چون

صحبت از نهاد می‌شود، تقریباً بیشتر اوقات تعاریف و مفاهیم ارایه شده توسط نهادگرایان جدید مورد نظر قرار می‌گیرد، از این رو، شاید چنین به نظر آید که نهاد تنها به همان مفهومی است که نهادگرایان جدید به آن اشاره دارند. این در حالی است که نهادگرایان جدید تعاریف متفاوت و خاص خود را دارند. از این رو، در اینجا ابتدا سعی می‌کنیم از نهادگرایی قدیم آغاز کنیم و در ادامه، ضمن بیان تعاریف و مفاهیم ارایه شده توسط مکتب نهادگرایی جدید، به مقایسه این دو رویکرد بپردازیم.

از آنجا که ویلن خود مبدع این بحث است، منطقی به نظر می‌رسد که از تعاریف ارایه شده توسط او آغاز کنیم، البته این کار تا حدودی مشکل است، زیرا ویلن «هیچگاه تعریف دقیقی و جامعی از نهاد ارایه نکرده است»^۱. با وجود این، در برخی از نظرهای او می‌توان اشاره‌هایی یافت که در نوع خود راه‌گشاست.

ویلن معتقد است، نهادها «آن دسته از عادات تثبیت شده فکری هستند که در بین عموم انسان‌ها مشترک هستند»^۲. او همچنین با بیانی مشابه مطرح می‌کند که «نهادها محصول عادات هستند»^۳. ویلن در یکی دیگر از آثار خود و در راستای تأکید بر مفهوم عادت، پیشرفت در نهادها و خصلت‌های انسانی را پیامد انتخاب طبیعی مناسب‌ترین عادات و اندیشه‌ها و نیز نتیجه فرآیند تطابق اجباری با محیط در حال تحول در نظر می‌گیرد.^۴

میچل نیز در اظهاراتی مشابه بیان می‌کند: «مفاهیم اجتماعی هسته نهادهای اجتماعی هستند. دومی [نهادها] چیزی نیست به جز عادات فکری که به عنوان هنجارهای هدایتگر «سلوک و رفتار» از پذیرش عمومی برخوردار شده است. مفاهیم اجتماعی در این شکل [به شکل نهادها] از یک قدرت تجویزی معینی بر افراد برخوردار می‌شوند. استفاده یومیه [از این مفاهیم] توسط افراد یک گروه اجتماعی به‌طور لاینقطع آن افراد را بدون دخالت دانش‌شان در الگوهای مشترکی قالب

برداشت نئوکلاسیکی از نهاد (که در آن نهاد مانند یک محدودیت کوتاه‌مدت تلقی می‌شود) به‌طور ذاتی ایستاست، از این رو، تمام تلاش‌ها برای ارتقا و دفاع از دیدگاهی که حامی نئوکلاسیک است، به‌ضرورت با شکست مواجه خواهد شد.

۱- همیلتون، ۱۹۸۶، ص ۵۲۹.

۲- ویلن، ۱۹۰۹، ص ۶۲۶.

3- Outgrowth

۳- ویلن، همان منبع، ص ۶۲۸.

۴- ویلن، ۱۳۸۳، ص ۲۰۹.

می‌زند و هر از گاهی موانعی را بر سر راه کسانی قرار می‌دهد که دوست دارند به شیوه‌های اولیه [قدیمی] عمل کنند.^۱

والتون همیلتون نیز به تبعیت از ویلن نهاد را چنین تعریف می‌کند: «شیوه رایج و مستمر کنش و تفکر، شیوه‌ای که در عادات یک گروه یا سنن یک ملت تثبیت شده است»^۲.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در نهادگرایی قدیم عادت^۳ نقشی محوری در تعریف نهاد بازی می‌کند و این یکی از تفاوت‌های کلیدی بین نهادگرایی قدیم و نهادگرایی جدید در تعریف نهاد تلقی می‌شود. از نظر نهادگرایان قدیم، عادت در شکل‌دهی و تداوم نهادها نیز یک عنصر بسیار مهم تلقی می‌شود و تأکید خاصی بر آن وجود دارد؛ به‌طور مثال، ویلن در خصوص تداوم نهادها چنین می‌نویسد: «نهادها، از این لحاظ از دیرباز باقی مانده‌اند که چهارچوب فکری و عاداتی هستند که انسان‌ها آنها را در طول زندگی خود ساخته و پرداخته‌اند»^۴.

کلارنس آیرس^۵ نیز به همین شکل و در راستای تبیین خواسته‌های انسانی بر مفهوم عادات تأکید می‌کند: «خواسته‌ها» اصیل نیستند. آنها سازوکارهای فیزیکی مادرزادی نبوده و مطمئناً صفات روحی نیستند؛ آنها عادات اجتماعی هستند. برای هر کس نقطه آغاز خواسته‌ها در آداب و

۱- میچل، ۱۹۱۰.

۲- نقل از: هاجسون، ۱۹۹۸، ص ۱۷۹.

۳- به‌طور معمول در تعریف عادت ابهام‌هایی وجود دارد. این درست است که رفتار تکراری در تثبیت یک عادت اهمیت دارد، اما عادت و رفتار یکسان نیستند. «اگر عادت را کسب کنیم، به‌لرزم از آن در تمام اوقات استفاده نمی‌کنیم. یک عادت، حالتی است که دربرگیرنده رفتار یا تفکری از پیش اتخاذ شده یا کسب شده بوده و از طریق محرک یا زمینه مناسبی برانگیخته یا تقویت می‌شود» (هاجسون، ۲۰۰۶، ص ۶). براساس این، جامعه‌شناسان عمل‌گرا مانند ویلیام توماس (William Thomas) و فلوریان زانیکی (Florian Znaniecki) «استفاده مبهم از واژه عادت را برای اشاره به هرگونه همسانی و یکنواختی‌های رفتاری مورد انتقاد قرار داده‌اند... یک عادت... عبارت است از گرایش به تکرار کنشی یکسان در شرایط مادی مشابه». ویلیام مک‌دوگال (William McDougall) نیز «عادات عملی و فکری اکتساب شده» را به‌عنوان «سرچشمه‌های رفتار» می‌داند و «عادت را منبع قدرت انگیزش یا تحریک» در نظر می‌گیرد.

۴- ویلن، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱.

5- Ayres

6- Wants

رسوم جامعه‌اش قرار دارد؛ البته خود این سنن نیز یک تاریخ طبیعی دارند و در معرض اصلاحاتی هستند که در فرآیند کلی تغییر اجتماعی رخ می‌دهد.^۱

در جمله آیرس یکی از نکات اساسی اقتصاد نهادگرا نهفته است و آن اینکه در نهادگرایی قدیم، برخلاف مکتب نئوکلاسیک و نهادگرایی جدید، خواسته‌ها و سلايق افراد داده شده^۲ تلقی نمی‌شوند، اما در اقتصاد مرسوم و حتی در نهادگرایی جدید، خواسته‌ها و سلايق افراد داده شده، تلقی می‌شوند ضمن آنکه فرض می‌شود این انسان‌ها هستند که نهادها را می‌سازند؛ برای مثال، نورث به‌صراحت بیان داشته است که «نهادها مخلوق بشرند»^۳. به عبارت دیگر، در نهادگرایی جدید رابطه بین انسان و نهاد یک‌سویه در نظر گرفته می‌شود و این برخلاف آن چیزی بوده که در نهادگرایی قدیم مرسوم است. در نهادگرایی قدیم فرض بر این است که سلايق و خواسته‌های افراد (و به‌طور اساسی خود انسان) تا حد زیادی تحت تأثیر شرایط نهادی و عادات اجتماعی قرار دارند.^۴

در همین راستا راثرفورد^۵ (۲۰۰۷)، تأکید دارد نهادها که تبلور آنها هنجارهای اجتماعی، رسوم، رسوم، قوانین، اعمال عمومی، شیوه‌های فکری و رفتاری مورد قبول جامعه هستند، ترجیحات و ارزش‌های افراد جامعه را قالب می‌زنند. این چیزی است که در هم‌آوایی کولی^۶ با وبلن چنین طنین‌انداز می‌شود: «اغلب فرض می‌شود که خواسته‌های انسان از اعماق اسرارآمیز ذهن فرد سرچشمه می‌گیرند» و این مسأله تشخیص داده نشده است که «خواسته‌ها تجلی پیشرفت‌های نهادی هستند». ترجیحات فردی توسط بازارها قالب زده می‌شوند^۷ و بازار «یک نهاد دایمی است که انسان در آن زندگی می‌کند و همواره ایده‌های او را شکل می‌دهد»^۷.

۱- نقل از: هاجسون، ۲۰۰۰، ۳۲۵-۳۲۴.

2- Given

۳- نورث، ۱۳۷۷، ص ۲۳.

۴- گالبرایت یکی از کسانی است که بر تأثیر تبلیغات روی شکل‌گیری سلايق و ترجیحات افراد تأکید خاصی دارد.

5- Rutherford

۶- کولی (Cooley) یکی از شخصیت‌های بسیار برجسته و تأثیرگذار در اقتصاد نهادگرا است. در واقع، همیلتون تحت تعالیم او به نهادگرایی تمایل می‌یابد. کولی از کسانی است که سال‌ها قبل از ضرب صفت نهادگرا توسط همیلتون از این صفت برای آثار خود استفاده می‌کرد.

۷- کولی، ۱۹۱۳.

یکی از آموزه‌های کولی به همیلتون آن است که «کسب و کار و همچنین دولت، طرحی از ترتیبات^۱ هستند و انتخاب ما بین تنظیم و رها کردن امور نیست، بلکه بین طرح‌های مختلف کنترل است. ... کولی ما را مجبور ساخت که دست از خرد عام خود بکشیم و از فردگرایی ذره‌وار^۲ جدا شویم، او ما را مجبور ساخت که زندگی را به‌عنوان یک کل ارگانیک مشاهده کنیم و برای ما آشکار ساخت که «فرد» و «جامعه» در یک فرآیند تغییر بی‌پایان یکدیگر را می‌سازند^۳».

تردید وجود ندارد که خصیصه مشترک تمام نهادگرایان قدیم، از وبلن گرفته تا کامنز و از آنها تا میردال و گالبرایت^۴ این عقیده محوری است که در تحلیل‌های اقتصادی نباید فرد را داده شده در نظر گرفت. نهادگرایان استفاده عمومی از توابع ترجیحات ثابت برای مدل‌سازی فرد را رد کرده‌اند. افراد با یکدیگر کنش متقابل دارند که ماحصل آن شکل گرفتن نهادهاست. در عین حال اهداف و ترجیحات آنها نیز به‌وسیله شرایط اقتصادی - اجتماعی شکل می‌گیرد. فرد هم تولیدکننده شرایط است و هم محصول شرایط^۵. به عبارت دیگر، نهادگرایان رابطه بین نهاد و انسان را دوسویه می‌دانند. این نکته‌ای است که می‌توان به‌خوبی آن را در یکی از معروف‌ترین نظریه‌های وبلن مشاهده کرد:

رشد و جهش ساختار نهادی پیامد سلوک^۶ افراد گروه است، زیرا نهادها از تجارب افراد و از طریق کسب عادات توسط افراد، ظهور می‌یابند و در تجربه‌ای مشابه این نهادها به‌منظور هدایت و تعریف اهداف و غایت سلوک انسان‌ها عمل می‌کنند (وبلن، ۱۹۰۹، همچنین ساموئلز ۱۹۹۰ و هاجسون ۲۰۰۰ به این نظر اشاره کرده‌اند).

نقل قول یادشده که یکی از گفته‌های کثیرالارجاع وبلن است، به‌خوبی نشان می‌دهد که نهادگرایان قدیم هم وابستگی نهادها به افراد و هم شکل‌دهی افراد توسط نهادها را تشخیص داده‌اند. این خود یکی از وجوه مهم افتراق بین نهادگرایی قدیم و نهادگرایی جدید است.

کامنز (۱۹۳۱) نیز به شکل دیگر و در تعریف خود از نهاد و مفاهیم مرتبط با آن بر این موضوع‌ها تأکید می‌کند. او نهاد را به‌عنوان کنش جمعی^۷ در راستای کنترل، آزادسازی یا بسط

1- Arrangements

2- Atomic

۳- همیلتون، ۱۹۲۹، ص ۱۸۵، نقل از: راترفورد، ۲۰۰۷.

4- Galbraith

۵- هاجسون، ۱۹۹۸.

6- Conduct

7- Collective Action

معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهاد‌گرا ۵۷

کنش فردی تعریف می‌کند. از نظر کامنز آشکال نهاد عبارت‌اند از: رسوم سازمان‌نیافته^۱ و تشکل‌های سازمان‌یافته^۲.

رسوم و تشکل‌ها^۳ از طریق قواعد کاری^۴ تعیین می‌کنند که افراد چه می‌توانند (بایند) یا ممکن است انجام بدهند یا ندهند و اینها همان انتخاب‌های موجود در مبادلات هستند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، کامنز به‌صراحت به این نکته اشاره می‌کند که رسوم و تشکل‌ها (شامل، خانواده، شرکت، انجمن‌های تجاری، اتحادیه‌های تجاری، دولت و...) انتخاب‌های افراد را شکل می‌دهند. برخلاف آنچه در اقتصاد مرسوم فرض می‌شود، از نظر کامنز انتخاب افراد تنها براساس ترجیحات آنها شکل نمی‌گیرد، در حقیقت، فرض بر این است که خود ترجیحات نیز تا حد زیادی تحت تأثیر رسوم و تشکل‌ها قرار دارند.

آنچه تاکنون بیان شد، تعریف نهاد از نظر برخی از نهاد‌گرایان اولیه بود. در ادامه، سعی می‌کنیم مفهوم نهاد را از نظر برخی نهاد‌گرایان متأخرتر مورد توجه قرار دهیم.

هاجسون (۲۰۰۶)، نهادها را به‌عنوان نظامی از قواعد تثبیت شده و رایج در جامعه که به تعاملات اجتماعی ساختار می‌دهند، تعریف می‌کند. براساس این تعریف، زبان، پول، قانون^۵، سیستم‌های مربوط به وزن و اندازه‌گیری، آداب غذاخوردن و بنگاه‌ها (و دیگر سازمان‌ها) همگی نهاد هستند. هاجسون در تبیین مفهوم نهاد بر سه مقوله قاعده، قابلیت تدوین و هنجار بنیاد بودن تأکید دارد، به‌طوری که «نهاد را نوع خاصی از ساختار اجتماعی در نظر می‌گیرد که قواعد رفتار و تفسیر^۶ آن به‌طور بالقوه قابل تدوین^۷ و به‌طور آشکار یا فطری، هنجاری^۸ هستند». این موضوع از این حقیقت نشأت می‌گیرد که یک نهاد تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که مردم تلقی‌های ذهنی و اعتقادات خاصی در ارتباط با آن داشته باشند. به عبارت دیگر، برخی از قواعد رفتاری و تفسیری یک نهاد باید سمبل‌ها و معانی‌ای باشند که از پذیرش همگانی برخوردارند و این چیزی است که به‌خوبی می‌توان در مورد نهاد پول و نهاد زبان مشاهده کرد. باید توجه داشته باشیم که هاجسون در

-
- 1- Unorganized Custom
 - 2- Organized Going Concerns
 - 3- Custom and Concerns
 - 4- Working Rules
 - 5- Law
 - 6- Rules of Interpretation and Behavior
 - 7- Codifiable
 - 8- Normative

خصوص «قابلیت تدوین» از قید «به‌طور بالقوه» استفاده می‌کند. این نکته بسیار حایز اهمیت است، زیرا بسیاری از قواعد بدون آنکه هیچ فرمول‌بندی ذهنی در مورد آنها وجود داشته باشد، پیروی می‌شوند؛ به‌طور مثال، همان‌طور که خود هاجسون تأکید می‌کند، کم هستند کسانی که می‌توانند قواعد گرامری را که به‌طور منظم از آن استفاده می‌کنیم، به‌طور کامل و دقیق تصریح کنند، با وجود این، این قواعد در اصل قابل تدوین هستند.

اما در این ارتباط یک پرسش بسیار مهم وجود دارد و آن اینکه «به‌طور معمول مردم چگونه قواعد را می‌فهمند و از آنها پیروی می‌کنند؟».

هاجسون معتقد است، درک و ارزش‌گذاری قواعد به‌طور اجتناب‌ناپذیری یک فرآیند از تعاملات اجتماعی است؛ به‌طور مثال، یک شخص تنها زمانی از یک جهت‌نما^۲ استفاده می‌کند که افراد جامعه به‌طور معمول از جهت‌نماها استفاده کنند، به عبارت دیگر، این «یک رسم» باشد. همان‌طور که بیان شد، اقتصاددانان نهادگرا در سنت وبلنی معتقدند، نهادها تنها به این خاطر کار می‌کنند که قواعد دخیل در آنها در عادات مشترک فکری و رفتاری تثبیت شده‌اند.

در این ارتباط هاجسون نیز تأکید خاصی بر مفهوم عادات دارد. او عادات را «ماده سازنده نهادها» می‌داند. او می‌نویسد: «عادات ماده سازنده نهادها هستند و موجب تقویت دوام، قدرت و اقتدار هنجاری آنها می‌شوند. به همین شکل نهادها نیز از طریق بازتولید عادات فکری مشترک سازوکارهای قدرتمندی از دنباله‌روی^۳ و توافقات هنجاری را به‌وجود می‌آورند^۴».

البته باید به دو نکته بسیار مهم در خصوص عادات توجه داشته باشیم. یکی اینکه عادت به‌هیچ‌وجه مساوی با نقض تأمل نیست، بلکه برعکس بنیان اساسی تأمل و تفکر است و دیگر آنکه، عادات به‌طور اجتماعی کسب می‌شوند و به‌طور ژنتیک منتقل نمی‌شوند.

۳- کاستی‌های موجود در نهادگرایی جدید

در نهادگرایی جدید سه نکته به یکدیگر مرتبط و مهم وجود دارد که نشان‌دهنده کاستی این مکتب در برخورد با موضوع نهاد است: ۱- تعریف آنها به‌طور عمده مبتنی بر مفهوم کارایی است و

1- Social Interaction
2- Sign- post
3- Conformism

۴- هاجسون، ۲۰۰۶، ص ۷.

به جنبه محدودسازی نهادها اشاره دارد و جنبه توانمندسازی نهادها را نادیده می‌گیرد؛ برای مثال، در اندیشه‌های ویلیامسون^۱ و کوز^۲ نهاد بنگاه به‌عنوان ساختاری در نظر گرفته می‌شود که به دنبال کاهش هزینه‌های مبادلاتی است یا در آثار متقدم نورث ما شاهدیم که او نهاد را به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد تعریف می‌کند که ضمن محدودسازی رفتار عوامل اقتصادی به دنبال پیشینه‌سازی ثروت هستند. البته نورث در آثار متأخر خود (مانند، نورث، ۱۳۷۷ و ۲۰۰۵) تا حدی از این بینش فاصله گرفته است. ۲- ترسیم یک تصویر یک‌طرفه بین نهاد و فرد، به طوری که نهاد را مخلوق فرد می‌دانند و از تأثیری که نهاد می‌تواند بر فرد داشته باشد تا حد زیادی غفلت می‌کنند. ۳- در تلاش برای تبیین پیدایش نهادها دچار نوعی تناقض شده‌اند.

بدون شک موضوع‌های یادشده مسایل مهمی هستند که هر یک می‌توانند در بردارنده نکات بااهمیتی باشند. از این رو، در ادامه، سعی می‌کنیم با جزییات بیشتری به مسأله پردازیم. بررسی آثار نهادگرایان جدید به خوبی نشان‌دهنده این حقیقت است که این رویکرد نظری پیش از هر چیز یک تلاش علمی برای تبیین نحوه شکل‌گیری نهادهاست. شاید این ادعا در ابتدا دور از ذهن به نظر آید، اما دقت در مقاله‌ای که موجب شکل‌گیری نهادگرایی جدید شد، به خوبی این ادعا را ثابت می‌کند. در واقع، تمام تلاش کوز در مقاله کلاسیک خود با عنوان ماهیت بنگاه (۱۹۳۷)، تبیین علت ظهور نهاد بنگاه است. این تبیین به‌طور عمده حول مفهوم هزینه‌های مبادلاتی قابل طبقه‌بندی است. به همین سبب در آثار نهادگرایان جدید شاهد تأکید بیش از حد این رویکرد بر هزینه‌های مبادلاتی به‌عنوان خاستگاه نهادها هستیم؛ برای مثال، کوز در مقاله ماهیت بنگاه تأکید می‌کند که «دلیل اصلی در خصوص اینکه چرا تأسیس یک بنگاه مقرون‌به‌صرفه بوده این است که در استفاده از سازوکار قیمت هزینه وجود دارد»^۳.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، کوز اهمیت نهاد بنگاه را در تأثیر آن بر هزینه‌های مبادلاتی و در نتیجه، بر کارایی اقتصادی، می‌بیند. این رویکرد در آثار ویلیامسون نیز قابل مشاهده است. او اعتقاد دارد با گذر از محدودیت‌های غیررسمی و معرفی قواعد رسمی، فرصت‌هایی برای اقتصادی کردن مرتبه اول (کاهش هزینه‌های مبادلاتی) فراهم می‌آید.^۴

1- Williamson

2- Coase

۳- کوز، ۱۹۳۷، ص ۳۹۰.

۴- ویلیامسون، ۱۳۸۱.

اما این رویکرد این واقعیت را نادیده می‌گیرد که نهادها به‌ضرورت در پاسخ به الزام‌های مربوط به کارایی پا به عرصه وجود نمی‌گذارند و تکامل آنها نیز تنها از این طریق صورت نمی‌گیرد، بلکه برعکس، همان‌طور که در رویکرد نهادگرایی قدیم بیان کردیم، در بیشتر اوقات نهادها به‌طور اجتماعی ساخته می‌شوند؛ به‌جای آنکه به شکلی هوشمندانه و در پاسخ به ضروریات مربوط به بهینه‌سازی سود یا حداقل‌سازی هزینه پا به عرصه وجود گذارند.

با وجود این، نهادگرایی جدید این حقیقت را نادیده می‌گیرد و در تبیین ظهور نهادها (مانند بنگاه و دولت) سعی دارد از یک مدل مبتنی بر رفتار عقلایی که در آن جهت‌تبین از افراد به سوی نهادها است، استفاده کند. نظریه ویلیامسون در خصوص تبیین شکل‌گیری نهاد بنگاه یک مثال برجسته از این رویکرد است.

هاجسون (۱۹۹۸، ص ۱۸۲ و ۲۰۱، ص ۲۵۰) در نقد این رویکرد می‌نویسد: ویلیامسون فرض می‌کند از آغاز بازارها وجود دارند و افراد در این چهارچوب به تعامل می‌پردازند تا بنگاه‌ها و سلسله مراتب را خلق کنند، اما واقعیت آن است که نقطه آغازین (یعنی بازار) خود یک نهاد اجتماعی است. بازار خود شامل هنجارهای اجتماعی، رسوم، روابط مبادلاتی نهادینه شده و شبکه‌های اطلاعاتی است که خود آنها نیاز به تبیین دارند. در حقیقت بازار یک نقطه آغازِ فارغ از نهاد^۱ نیست. از این رو، نمی‌توان بنگاه را از یک وضعیت طبیعی فارغ از نهاد^۲ تبیین کرد.

نکته مهم در این ارتباط آن است که نهادگرایی جدید برای پیدایش نهادها به مدلی از رفتار فردی متوسل می‌شود که خصیصه تمایزبخش آن عقلایی بودن رفتار است. این توسل آنها را مجاب می‌کند که ابتدا فرض را بر یک وضعیت طبیعی فارغ از نهاد قرار دهند و سپس، جهت تبیین را از افراد به سمت نهادها در نظر گیرند و در نهایت، تعامل افراد، بنگاه‌ها و سلسله مراتب را خلق می‌کند.

از این رو، ضعف اصلی تحلیل یادشده آن است که سعی دارد ظهور نهادها را برحسب تعاملات افراد داده شده تبیین کند، اما نهادگرایان قدیم به‌درستی تأکید دارند که فرد قبل از اینکه دست به انتخاب بزند، نیاز به یک چهارچوب مفهومی دارد تا بتواند دنیا را بشناسد. این چهارچوب مفهومی از طریق فرآیند «کسب فرهنگ»^۳ حاصل می‌شود. از طریق این فرآیند افراد درباره معنی و ارزش

-
- 1- Institution- free Beginning
 - 2- Institution- free State of Nature
 - 3- Enculturation

آنچه مبادله می‌کنند، می‌آموزند. ایجاد هر نوع شناخت یا ارتباط اطلاعاتی همواره و به‌ضرورت نیازمند این فرآیند کسب فرهنگ است. در حقیقت، قبل از اینکه فرد از طریق تماس با نهادهای مختلف کسب فرهنگ کند، نمی‌تواند هیچ نوع اطلاعاتی را دریافت کند. به همین خاطر است که در نهادگرایی قدیم بر عادت و یادگیری تأکید زیادی وجود دارد. البته تأکید بر عادت از آن جهت است که عادت یک نقش حیاتی در ایجاد شناخت^۱ ایفا می‌کند.

هاجسون معتقد است، سعی در تبیین وجود نهادها با شروع از افراد داده شده ما را با مشکل سیر رجعت بی‌پایان^۲ مواجه می‌سازد، زیرا اهداف هر فرد را می‌توان تا حدودی توسط نهادهای مربوط، فرهنگ و مانند آن تبیین کرد. این مقولات را به‌نوبه خود می‌توان تا حدودی برحسب دیگر افراد تبیین کرد، اما اهداف و کنش‌های این افراد را نیز می‌توان تا حدودی برحسب دیگر عوامل نهادی و فرهنگی تبیین کرد و البته این فرآیند می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد.

به عبارت دیگر، نهادگرایی قدیم مدعی است که اگر ما بخواهیم در تبیین چگونگی پیدایش نهادها به فرد داده شده متوسل شویم، به‌نوعی دچار تناقض خواهیم شد، زیرا همواره ناگزیریم آن نهاد مفروض را براساس مجموعه‌ای از نهادهای پیشین تبیین کنیم و نهادهای پیشین را برحسب نهادهای قبل تر و این فرآیند تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت.

نهادگرایان جدید سعی کرده‌اند با یک فرض اشتباه به یک مشکل تاریخی که عبارت است از تقدم و تأخر نهاد و فرد پاسخ دهند، اما در این مشکل تقدم و تأخر نهاد و فرد (که مانند معمای مرغ و تخم مرغ است)، نکته کلیدی که باید به آن توجه شود این است که نه افراد و نه عوامل نهادی هیچ‌یک از اولویت کامل تبیینی برخوردار نیستند. در حقیقت این ایده که همه تبیین‌ها در نهایت ناگزیرند به تنهایی برحسب افراد (یا نهادها) بیان شوند، کاملاً بی‌اساس است.

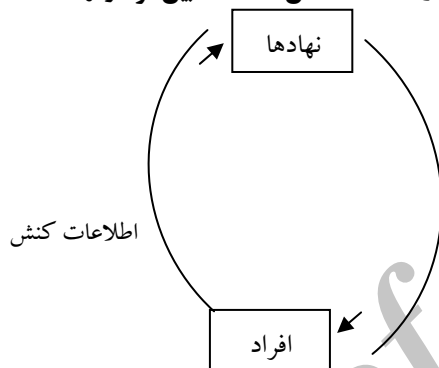
همان‌طور که هاجسون (۱۹۹۸) اشاره می‌کند، این پرسش مرغ و تخم مرغ گونه، به‌طور اساسی بی‌پاسخ است، از این رو، باید صورت پرسش عوض شود؛ به جای آنکه پرسیده شود «کدامیک اول آمد» باید پرسیده شود «چه فرآیندهایی توسعه هر دوی آنها را تبیین می‌کند؟»

از این رو، ما در تبیین خود باید به‌جای فرد داده شده به فرد نهادی شده متوسل شویم. توسل به فرد نهادی شده که در تعامل دایم با نهادها بوده و همواره در حال تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از آنهاست، می‌تواند ما را از این تناقض خلاص کند. براساس فرد نهادی شده رابطه فرد و نهاد به

1- Cognition
2- Infinite Regress

صورت حلقه کامل و به صورت نمودار شماره ۱، دیده می‌شود. شکستن این حلقه، کاری که نهاد گرایان جدید انجام می‌دهند، می‌تواند ما را گرفتار رجعت نهادی بی‌پایان کند.

نمودار ۱- حلقه کنش اطلاعات بین فرد و نهاد



مأخذ: هاجسون، ۱۹۹۸.

۴- نقش و عملکرد نهادها

نهاد گرایان مدعی هستند که نهادها باید به عنصر واحد اصلی تحلیل‌های اقتصادی تبدیل شوند. این ادعا این پرسش را در ذهن مطرح می‌سازد که مگر نهادها چه خصیصه‌ای دارند که محوریت آنها را ضروری می‌سازد، حتی در مقایسه با انسان که اساس تمام علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهد. این موضوع ما را به یک ورطه مهم وارد می‌سازد و آن اینکه نقش نهادها در هدایت سازمان اقتصادی - اجتماعی جامعه چیست؟ در اینجا ما به برخی از کارکردهای مهم نهادها اشاره می‌کنیم:

۴-۱- کاهش عدم اطمینان

اگر اقتصاددانان بخواهند از یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی که هنوز در علم اقتصاد روی آن مطالعات مؤثری صورت نپذیرفته است، نام ببرند، به احتمال زیاد موضوع عدم اطمینان را برمی‌گزینند. این کلیدی‌ترین عنصر مورد تأکید کینز بود که در دست‌ان اقتصاددانان مرسوم به کلی تغییر ماهیت داد. این نکته‌ای است که جا دارد در مطالعه‌ای مجزا به آن پرداخته شود، اما هدف فعلی ما اشاره به نقش نهادها در کاهش عدم اطمینان است. در بین اقتصاددانان، نورث بیشتر از هر

۱- در واقع، این کاری است که ما در یکی دیگر از مقالات خود (در دست بررسی) انجام داده‌ایم.

کس دیگری بر نقش نهادها به عنوان ابزاری برای کاهش عدم اطمینان تأکید دارد (برای مثال، رجوع شود به نورث ۱۳۷۷، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵). در واقع، براساس ترمینولوژی نورث (۲۰۰۳)، بعد از انقلاب اقتصادی دوم که موجب افزایش کاربرد علم در فناوری شد، محیط زندگی انسان به کلی تغییر کرد. تا پیش از آن انسان بیشتر به دنبال افزایش کنترل خود بر محیط فیزیکی بود، در نتیجه، مسأله اصلی در رابطه انسان با طبیعت خلاصه می‌شد و انسان خیلی با عدم اطمینان مواجه نبود، اما به دنبال پیشرفت‌های صنعتی، رابطه انسان با طبیعت به رابطه انسان با انسان تبدیل شد. پیامد آن افزایش شدید وابستگی‌های متقابل انسانی بود. این مسأله موجب افزایش عدم اطمینان شد. در نتیجه، انسان‌ها برای کاهش عدم اطمینان سعی در ایجاد نهادها کردند.

نورث بر این باور است که «ساختاری که ما بر زندگی خود برای کاهش عدم اطمینان تحمیل می‌کنیم، انباشتی از ترغیب‌ها و تحریم‌ها به همراه مجموعه‌ای از دستاوردهای بشری بوده که به عنوان بخشی از این انباشت در طول زمان تکامل یافته است، نتیجه ترکیب پیچیده‌ای از محدودیت‌های رسمی و غیررسمی است. این محدودیت‌ها در زبان، دستاوردهای فیزیکی بشر و باورها (که در کنار یکدیگر الگوهای تعاملات انسانی را مشخص می‌کنند) محاط شده‌اند^۱». این موضوع نشان می‌دهد، عنصر کلیدی در نظر نورث، مطالعه نهادها و روشی است که از طریق آن انسان‌ها برای پرداختن به موضوع عدم اطمینان، نهادها را بسط و توسعه داده‌اند.^۲

۴-۲- پایدارسازی رفتار فردی

یکی از نقایص مهم اقتصاد مرسوم که ریشه در تصویر ناقص آنها از رابطه فرد و نهاد دارد، غفلت از شکل‌گیری ترجیحات و اهداف افراد توسط نهادهاست. سرچشمه این غفلت فردگرایی روش‌شناختی اقتصاد مرسوم است. حقیقت آن است که بسیاری از رفتارهای ما بیش از آنکه سرچشمه عقلانی و محاسبات حداکثری یا حداقلی داشته باشند، از روی عادات صورت می‌پذیرند و این نهادها هستند که رفتارها و عادات‌های خاص را دامن می‌زنند و به انتقال آنها به سایر اعضای جامعه کمک می‌کنند. همان‌طور که در این مقاله مشاهده کردیم، در نهادگرایی قدیم در ارتباط با مفهوم نهاد تأکید زیادی بر نقش عادات وجود دارد و عادات نقش برجسته‌ای در پایدارسازی رفتار فردی دارند. در واقع، نهادها به دلیل پایداری و دوام خود می‌توانند موجبات پایداری و دوام

۱- نورث، ۲۰۰۵، ص ۱.

۲- نورث، همان منبع، ص ۱۶۶.

بسیاری از مناسبات و کنش‌های اقتصادی - اجتماعی را فراهم آورند. از این نظر حتی می‌توان مدعی شد که نهادها می‌توانند زمینه خوبی برای پیش‌بینی‌های اقتصادی ایجاد کنند. این موضوع، نکته‌ای بوده که توسط هاجسون (۱۹۹۸) نیز مورد تأکید قرار گرفته است. البته باید تأکید شود که نهادگرایان در تحلیل‌های خود به هیچ‌وجه قصد انجام پیش‌بینی را ندارند، اما این نیز بیش غلطی است که دست کشیدن از رویکرد متعارف مبتنی بر مبانی خرد بدین معناست که نهادگرایان ظرفیت ساخت مدل یا ارایه پیش‌بینی را ندارند. درست برعکس، به سبب وجود مؤلفه‌هایی مانند عادت در مدل‌های تحلیلی نهادگرایان این مدل‌ها ظرفیت مناسبی برای پیش‌بینی دارند؛ برای مثال، نهاد طبقه اجتماعی به آسانی به ما اجازه می‌دهد پیش‌بینی کنیم که یک مدیر ارشد یا یک استاد دانشگاه چگونه رفتار خواهد کرد، چگونه لباس خواهد پوشید، چه کالاهایی را تقاضا خواهد کرد، چگونه با دیگران تعامل خواهد داشت و مواردی از این دست. علاوه بر این، براساس بیان هاجسون (۱۹۹۸)، شواهد آماری موجود از اقتصاد آمریکا حاکی از آن است که نظریه مصرف دوزنبیری که بر نقش عادات و پایداری رفتار مصرفی فرد تأکید دارد، انطباق بیشتری با واقعیت دارد.

۳-۴- مفهوم‌سازی

بدون نهادها هیچ مفهومی از هیچ درجه‌ای شکل نخواهد گرفت. یکی از نهادهای مهمی که در این ارتباط می‌توان از آن نام برد، نهاد زبان است. بدون وجود نهاد زبان درک درست مفاهیم مختلف امری بعید و بسیار دور از ذهن است^۱.

۴-۴- سرچشمه نهادی رویه‌ها و مخزنی برای دانش

به اعتقاد کامنز، مهارت‌های آموخته شده تا حدی در عادات تجسم می‌یابند. زمانی که عادات جزء مشترک یک گروه یا یک فرهنگ اجتماعی می‌شود در مسیر رشد خود به رویه‌های جا افتاده یا رسوم تبدیل می‌شوند. براساس این، هاجسون تأکید می‌کند که نهادها به عنوان مجموعه‌های بادوام و درهم تنیده‌ای از رسوم و رویه‌ها شکل می‌گیرند. از این رو، عادات و رویه‌ها مانند حافظان دانش (به‌ویژه دانش ضمنی مربوط به مهارت‌ها) عمل می‌کنند. نهادها در طول زمان مانند کمر بند انتقال دانش عمل می‌کنند^۲.

۱- نهاد زبان یکی از مهم‌ترین نهادهاست که پرداختن به جزئیات آن مطالعه مستقلی را می‌طلبد. دو تن از اقتصاددانانی که بر نهاد زبان تأکید زیادی دارند سرل و هاجسون هستند.

۲- هاجسون، ۱۹۹۸، ص ۱۸۰.

نهادهای نه تنها به عنوان کمر بند انتقال دانش عمل می کنند، بلکه مخزن اصلی انباشت دانش نیز هستند. بر اساس بیان هاجسون (۲۰۰۶b)، نهادها و رسوم مخزن دانش جوامع هستند. البته این بدان معنا نیست که تمام رسوم و نهادها کارا و مطلوب هستند، بلکه به این معناست که بسته به محیطشان آنها تبلور بخش راه حل های کمابیش تطبیقی هستند که ممکن است این راه حل ها سودمند باشند یا نباشند. جوامع در طول تاریخ آموخته اند که به رسوم خود احترام گذارند، زیرا جامعه ای که به کلی رسوم خود را ویران می کند، دانش پنهان^۱ گذشته خود را ویران خواهد ساخت. از آنجا که تبلور دانش بشر در نهادهاست و این دانش از طریق رسوم منتقل می شود، از این رو، انسان در طول تاریخ سعی کرده است به این نهادها و رسوم احترام بگذارد و از رسوم و آیین جامعه خود، چه بد و چه خوب، متابعت کند.^۲

۴-۵- ایجاد نظم

یکی از مهم ترین موضوع ها در علم اقتصاد بحث نظم است. در این ارتباط بینش های مختلفی وجود دارد. برخی با استناد به دست نامرئی و وجود هارمونی در تمام کنش های اقتصادی، مطابق با قانون طبیعی، نظم را امری خودجوش تلقی می کنند. لیبرال هایی مانند هایک نیز که بر این بینش باور دارند، با کمی تعدیل، نظم را در تقسیم دانش جست و جو می کنند، اما حقیقت آن است که این نهادها هستند که نظم را به وجود می آورند. در حقیقت، اساس بر تضاد استوار است، چیزی که ما به خوبی در عالم واقع شاهد آن هستیم و این نهادها هستند که نظم اقتصادی - اجتماعی را به وجود می آورند. به طور اساسی می توان مدعی شد که «فلسفه وجودی تمام نهادهای اجتماعی حل مشکلات اجتماعی» و ایجاد نظم است.^۳ بدین خاطر بلند تمام نهادهای اجتماعی را به دو دسته تقسیم می کند: نهادهایی که به عنوان راه حل پذیرفته شده اجتماعی برای یک مشکل خاص (یا مجموعه ای از مشکلات) وجود دارند (بلند این نوع نهادها را نهاد اجماع^۴ می نامند) و نهادهایی که

1- Hidden Knowledge

۲- بلند (۱۹۷۹) نیز به شکلی مشابه در خصوص رابطه بین نهاد و دانش معتقد است، نقش اصلی نهادها خلق دانش و نهادینه کردن دانش اجتماعی است.

۳- بلند، ۱۹۷۹.

4- Consensus Institution

فلسفه وجودی آنها حل مشکلات اجتماعی ناشی از اتکا به نهاد اجماع (توافقات عرفی) در حل مشکلات است (بلند این نوع نهادها را نهاد استحکام^۱ می‌نامد)^۲.

به این موارد می‌توان موضوع‌های دیگری را نیز اضافه کرد؛ برای مثال، می‌توان به نقش نهادها در فراهم آوردن بستری مناسب برای تعامل افراد اشاره کرد یا نقش نهادها در تکمیل حلقه کنش - اطلاعات و هدایت اطلاعات به سوی افراد، نقش آنها در ارزش آفرینی و مسایلی از این دست. حتی می‌توان برای نقش و کارکرد نهاد، طبقه‌بندی‌های کلی‌تری کرد و براساس آن یک دسته‌بندی از این کارکردها را ارائه داد. در واقع، این کاری است که دیکوئچ^۳ براساس مطالعات افرادی مانند هاجسون انجام داده است.

دیکوئچ (۲۰۰۲)، در یک تقسیم‌بندی کلی سه نقش و عملکرد برای نهادها برمی‌شمارد: ۱- عملکرد تحدیدی نهادها^۴، ۲- عملکرد شناختی نهادها و ۳- عملکرد غایت‌شناسانه یا انگیزشی^۵.

عملکرد تحدیدی نهادها نقشی است که در مطالعات نهادگرایان جدید و به‌ویژه در آثار نورث، بر آن تأکید زیادی شده است. اگر ما این ادعای میهو^۶ (۱۹۸۹) را که می‌گوید هدف نهادگرایی جدید درون‌زا ساختن نهادها از طریق توضیح و تبیین آنها به وسیله ابزارهای نظریه نئوکلاسیک است، به نحوی که نهادها توسط افراد برگزیده می‌شوند و نمی‌توانند انتخاب افراد را با محدودیت مواجه سازند، نادیده بگیریم، این نقش نهادها دلالت بر آن دارد که نهادها رفتارهای افراد را با محدودیت‌هایی مواجه می‌سازند.

عملکرد شناختی به دو بخش قابل تقسیم است: ۱- عملکرد شناختی - اطلاعاتی نهادها و ۲- عملکرد شناختی عمیق‌تر نهادها.

1- Concrete Institution

۲- مثال‌های زیادی از نهادهای استحکام وجود دارد. قانون اساسی کشورها شناخته شده‌ترین آنها هستند و قراردادهای قانونی رایج‌ترین آنها، اما نهادهای اجماع چنین آشکار نیستند. می‌توان تمام قوانین نانوشته (Unwritten Laws) و توافقات شرافتمندانه (Gentlemen's Agreements) را به‌عنوان مثال‌هایی رایج از این نوع نهادها در نظر گرفت.

3- Dequech

4- Restrictive Function of Institutions

5- Motivational or Teleological Function

6- Mayhew

دو عملکرد تحدیدی و شناختی به‌طور کامل از یکدیگر مستقل نیستند، زیرا تحت شرایطی خاص قیود (محدودیت‌ها) را می‌توان فراهم آورنده اطلاعات^۱ در نظر گرفت. به بیان دقیق‌تر، چون نهادها رفتار مردم را محدود می‌سازند، از این رو، به هر کس کمک می‌کنند تصویری از رفتار ممکن افراد دیگر داشته باشد. عملکرد شناختی نهادها، ۱- به اطلاعاتی اشاره دارد که نهادها برای افراد فراهم می‌آورند، از جمله کنش^۲ احتمالی سایر افراد. این عملکرد همان چیزی است که در بالا از آن با عنوان عملکرد شناختی - اطلاعاتی نهادها یاد شد. ۲- عملکرد شناختی نهادها تأثیر آنها بر درک مردم از واقعیت را نیز شامل می‌شود، یعنی تأثیر نهادها بر روش‌هایی که مردم براساس آنها دست به انتخاب، سازماندهی و تفسیر اطلاعات می‌زنند. دیکوئج این عملکرد را عملکرد شناختی عمیق‌تر نامیده است. نهادها عملکرد سومی نیز دارند. از طریق این عملکرد، نهادها بر اهداف (غایات) مردم اثر می‌گذارند. از این عملکرد نیز به‌عنوان عملکرد غایت‌شناسانه یا انگیزشی یاد شده است.

یکی از دلالت‌ها و یافته‌های مهم این تقسیم‌بندی که اتفاقاً به‌طور عمده برگرفته از آرای هاجسون بوده، این است که مرزبندی هاجسون را بین نهادگرایی قدیم و جدید تا حدودی دچار مشکل می‌سازد. در واقع، آثار برخی از نهادگرایان جدید حاکی از آن است که تمرکز نئوکلاسیکی و سنتی بر نهادها به‌عنوان محدودیت که اغلب اوقات هم یک دیدگاه سلبی بوده، خصیصه کل پروژه فکری نهادگرایی جدید نیست.

دیکوئج بر این باور است که گرچه می‌توان مانند هاجسون و برخی دیگر از نهادگرایان، نهادگرایی جدید را براساس این دیدگاه توصیف کرد که افراد داده شده هستند و اینکه نهادها به‌طور عمده به‌عنوان محدودیتی در برابر این افراد داده شده عمل می‌کنند و انگیزه‌ها را هدایت می‌کنند، اما مشکل این تعریف آن است که براساس آن چگونه می‌توان در خصوص نویسندگانمانند نورث، آندرو شاتر^۳، ریچارد لانگلوئیس^۴ و جک نایت^۵ تصمیم گرفت که اکنون اقتصاددانان اقتصاددان نهادگرای جدید در نظر گرفته می‌شوند (یا اینکه پیش از این در نظر گرفته می‌شدند) و در زمانی معین شروع به تأکید بر عملکرد شناختی عمیق‌تر نهادها و مانند اینها، کرده‌اند؟ به عقیده هاجسون، باید این نویسندگان را به‌عنوان نویسندگان در نظر گرفت که از نهادگرایی جدید خارج

1- Information Providers

2- Action

3- Andrew Schotter

4- Langlois

5- Jack Knight

شده‌اند. یکی از پیامدهای این طرز برخورد این خواهد بود که نویسندگانی را از نهادگرایی جدید خارج می‌کنیم که به‌طور معمول هنوز به‌عنوان اعضای این مکتب در نظر گرفته می‌شوند، اما اگر ما از عمل معمول پیروی کنیم و همچنان این نویسندگان را در دایره نهادگرایی جدید در نظر بگیریم، در آن صورت نتیجه این خواهد بود که نهادگرایی جدید را به‌عنوان رویکردی در حال تکامل در نظر بگیریم، به نحوی که قلمرو و دیدگاه‌های آن درخصوص نهادها در حال گسترش و نزدیک شدن به نهادگرایی قدیم است. از این رو، می‌توان گفت که معیار مرزبندی هاجسون، حتی اگر برای بیشتر نهادگرایی جدید خوب کار کند، برای همه آن کاربرد ندارد.

۵- چرا نهادها فراموش شدند؟

اگر نهادها تا این اندازه که نهادگرایان بر آن تأکید دارند مهم هستند، پس چرا اقتصاددانان آن را فراموش کردند؟ این در واقع پرسش مهمی است که در ادبیات بحث جای خالی آن احساس می‌شود و ما قصد داریم در این بخش به آن بپردازیم.

حذف نهادها از تحلیل‌های اقتصادی را می‌توان مهم‌ترین گام در فاصله گرفتن رشته اقتصاد از رشته‌هایی مانند علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و جدا شدن از تحلیل‌های جامع و بین رشته‌ای دانست. البته این فرآیند تاکنون چندین بار در رشته اقتصاد تکرار شده است. هرچند در ابتدای تأسیس رشته اقتصاد، نهادها تا حدودی مورد توجه بنیان‌گذار آن، یعنی آدام اسمیت و سایر اندیشمندان آن زمان قرار داشتند، اما به تدریج از تحلیل اقتصادی کنار گذاشته شدند. پس از مدتی با ظهور مکتب تاریخی آلمان و به‌ویژه اقتصاد نهادگرایی قدیم، بار دیگر نهادها مورد توجه قرار گرفتند، اما دوباره بعد از جنگ جهانی دوم نهادها برای مدتی به حاشیه رفتند یا به قول راترفورد به رشته جامعه‌شناسی تبعید شدند^۱. با وجود این، دوباره و این بار به‌طور عمده با ظهور اقتصاد نهادگرایی جدید، نهادها به عرصه اقتصادی بازگشتند و تا آنجا جایگاه خود را تثبیت کردند که اکنون اقتصاددانان نهادگرا در حال تخصیص نوبل‌های اقتصادی به خود هستند.

بدون شک بررسی تمام تحولات رخ داده در ارتباط با تحلیل‌های نهادی و فراز و فرود آن در مطالعات اقتصادی خارج از حوصله این مقاله است. بنابراین، تمرکز خود را بر برخی علل حذف نهادها از تحلیل اقتصادی اندکی پس از شکل‌گیری رشته اقتصاد به‌عنوان یک رشته مستقل متمرکز می‌کنیم.

۱- راترفورد، ۲۰۰۱، ص ۱۸۶.

۵-۱- فیزیک به‌عنوان مدلی مناسب

یکی از مهم‌ترین دلایل بی‌توجهی به نهادها پیشرفت‌هایی بود که در علم فیزیک حاصل شد. این مسأله بسیاری از اقتصاددانان را به فکر تبعیت از شیوه‌های مورد استفاده در علم فیزیک برای تحلیل‌های اقتصادی انداخت. شومپتر (۱۹۸۱)، یادآور می‌شود که بسیاری از اقتصاددانان مانند ژان باتیست سه و جان استوارت میل زیاد به فکر مقایسه اقتصاد با علم فیزیک بودند و در این بین، میل فیزیک را «مدل مناسبی»^۱ برای نظریه اقتصادی می‌دانست. شومپتر در ادامه یادآور می‌شود که اندیشمندان کلاسیک به اهمیت نهادها واقف بودند، اما «در دسر تصریح^۲ جزئیات چهارچوب نهادی^۳ را که مد نظرشان بود متحمل نمی‌شدند و آنها را مفروض در نظر می‌گرفتند». در واقع، به نظر شومپتر مسایل نهادی از دید افرادی مانند ریکاردو خارج نبود، بلکه تمایلی به تحلیل آنها نداشتند و آنها را مفروض در نظر می‌گرفتند.^۴

۵-۲- تحولات سیاسی

یکی دیگر از دلایلی که کنار گذاشتن نهادها را از تحلیل اقتصادی تسریع کرد، بحث تحولات حوزه سیاسی در کشورهای اروپایی بود. چاوانس^۵ (۲۰۰۹)، در این زمینه یادآور می‌شود، «علوم مختلفی که دولت و قانون و نیز جامعه و اقتصاد را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند، به‌طور معمول تمایل دارند نقش نهادها و تشکیلات ارگانیک را یا کم‌اهمیت نشان دهند یا بیش از حد روی آن تأکید کنند. البته مکاتب سوداگری^۶ و کامرالیسم^۷ و نیز متفکران بزرگی مانند هابز^۸ یا فردریک^۹، برای نهادهایی مانند دولت و قانون، اولویت و اهمیت زیادی قایل بودند، اما وقوع

1- Proper Model

2- Specify

3- Institutional Frame

۴- شومپتر، ۱۹۸۱، ص ۵۱۸.

5- Chavance

6- Mercantilism

۷- کامرالیسم (Camerallism) نوعی سوداگری است که در اواسط سده هجدهم در آلمان و اتریش پدید آمد. این نظریه اقتصادی رابطه نزدیکی با مسایل و ملاحظات سیاست مالی، اداره حکومتی و شیوه فنی داشت. از این رو، کامرالیسم نه تنها با بهترین راه کسب ثروت توسط دولت، بلکه با بهترین مورد استعمال این ثروت نیز سروکار پیدا می‌کند (فرهنگ لغت دکتر منوچهر فرهنگ).

8- Hobbes

9- Frederick

انقلاب، این رویه را دگرگون کرد و دکترین لیبرال^۱، فرد و آزادی‌اش را در برابر دولت و نهادهای نهادهای دولتی قرار داد، اما نکته مهم در اینجا آن است که لیبرال‌های فردگرا^۲ دچار نوعی خلط مبحث شدند و طرد نهادهای منسوخ^۳ را با عدم تمایل به تمام نهادها اشتباه گرفتند و از این طریق موجب طرد نهادها از حوزه‌های تحلیلی شدند.

۳-۵- پیچیدگی موضوع

علاوه بر مسایل یادشده، امر دیگری که بسیار مهم بوده، بحث پیچیدگی موضوع است؛ برای مثال، اکنون و پس از گذشت سال‌های متمادی از آن دوران و پذیرش مهم بودن نهادها توسط تمام اقتصاددانان و وجود انبوهی از مطالعات نهادی، همچنان بحث نهادها و تأثیر آنها بر عملکرد اقتصادی با ابهام‌های زیادی روبه‌رو است. هنوز در بین نهادگرایان تعریف واحدی از نهادها وجود ندارد (هاجسون ۲۰۰۶)، اسپارپوف (۲۰۰۰) و لیو (۱۹۹۴)) و این امر فارغ از نگاه ارزشی به آن، بر پیچیدگی موضوع اشاره دارد. فارغ از این مسأله حتی نظریه اندیشمندان بزرگ در این زمینه نیز همچنان با نقدهای زیادی روبه‌روست. علاوه بر این، یک نکته مهم دیگر آن است که پی‌گیری اسلوب‌های اقتصاد مرسوم بسیار راحت‌تر است؛ هم به لحاظ یادگیری و هم به لحاظ اجرا.

۴-۵- دلایل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی

یکی از نکات مهم در ارتباط با نهادها و ورود آنها به تحلیل به مسأله فردگرایی روش‌شناختی بازمی‌گردد. موضوع مهم این است که ورود نهادها باعث می‌شود آنها به واحد اصلی تحلیل تبدیل شوند، زیرا، «اغلب نهادها به لحاظ زمانی متقدم بر افرادی هستند که با آنها ارتباط دارند»^۴. نتیجه منطقی این مسأله (اگر بخواهیم دچار تناقض نشویم)، فاصله گرفتن از فردگرایی خواهد بود و ما می‌دانیم که فردگرایی روش‌شناختی خصلت بسیار مهمی برای اقتصاددانان مرسوم است، خصلتی که آنها به‌سختی به آن پایبند بوده و هستند.

موضوع دیگر به مبنای کسب معرفت اقتصادی بازمی‌گردد. ورود نهاد به تحلیل موجب می‌شود که سنگ بنای معرفت اقتصادی بر رابطه بشر با بشر تنظیم شود، نه رابطه انسان با کالا، یعنی آن

-
- 1- Liberal Doctrine
 - 2- Individualist Liberalism
 - 3- Outdated Institutions

معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا ۷۱

چیزی که مورد پسند اقتصاددانان مرسوم بوده و تمام تحلیل‌های این رویکرد بر آن استوار است. علاوه بر این، نهادها باعث می‌شوند که موضوع مورد مطالعه تغییر کند، یعنی به جای آنکه مطالعات اقتصادی بر هارمونی منافع و دست نامرئی استوار باشند، باید بر تضاد منافع و دست مرئی نهادها استوار باشند. این یعنی فاصله گرفتن از رویکرد مبتنی بر عرضه و تقاضا و تعادل. به عبارت دیگر، یعنی فرو ریختن تمام زیبایی‌های اقتصاد مرسوم.

۵-۵- جداسازی علم اقتصاد

یک مسأله مهم در علم اقتصاد آن است که معماران این علم به تبعیت از میل و او نیز به تبعیت از ریکاردو، علم اقتصاد را براساس مدل‌های قیاسی طراحی کرده‌اند و در این راه به دنبال ساخت قوانین غیردقیق بوده‌اند، زیرا به عقیده میل، علم اقتصاد یک علم مجزا و غیردقیق بوده و هدف آن کشف قوانین غیردقیق است^۱. بدون شک این بینش مشکلات حادی را برای علم اقتصاد به همراه آورده است، اما اقتصاددانان که خواهان متابعت از علوم دقیقه بودند و از این طریق می‌خواستند شأن و منزلت والای خود را به سایر علوم انسانی نشان دهند دست به این خطر بزرگ زدند؛ از این رو، حاضر نبودند عنصری را در علم اقتصاد وارد کنند که به ضرورت به این جدایی پایان می‌داد و خطبه عقد را بین اقتصاد و سایر علوم انسانی جاری می‌ساخت.

اگر اقتصاددانان تن به تحلیل‌های نهادی می‌دادند، به‌ویژه براساس بینش نهادگرایان قدیم، در آن صورت ناگزیر بودند دست از مدل‌های قیاسی و ظرافت‌های نظری خود بشویند و این به‌هیچ‌وجه مورد پسند آنها نبود، ضمن آنکه، چاره‌ای نداشتند جز آنکه در را به روی رشته‌هایی مانند حقوق، اخلاق، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و علوم سیاسی بکشایند.

۵-۶- پیوند مفهوم نهاد با رویکرد تکاملی

وبلن سعی کرد در تحلیل‌های خود به موضوع نهاد محوریت خاصی بدهد و آن را به واحد اصلی تحلیل اقتصادی تبدیل کند، اما نهادها دارای ویژگی‌هایی هستند که باعث می‌شوند نتوان آنها را در چهارچوب‌های ایستا تحلیل کرد. این موضوع وبلن را به سمت رویکردی هدایت کرد که مبتنی بر تغییرات دائمی باشد. در آن زمان، رویکرد داروینی بود که چنین خاصیتی داشت، یعنی این امکان وجود داشت که بتوان براساس آن «توالی بازشونده حوادث» را تحلیل کرد. از این رو، وبلن سعی کرد پیوندی منحصر به فرد و خاص خود بین محوریت نهادها از یک سو و رویکرد

۱- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به: هاسمن و ویسکواتوف، ۲۰۰۳.

تکاملی داروین، از سوی دیگر، برقرار کند تا از این طریق بتواند مهم‌ترین موضوع مورد نظرش، یعنی تغییرات نهادی را تبیین کند. این بینش و طرز تلقی فاصله زیادی با آنچه مطلوب اقتصاددانان مرسوم است (که همان نگرش ایستا و مکانیکی به جهان است)، دارد.

از این رو، می‌توان گفت که نهادها باعث پویایی تحلیل‌ها می‌شوند. در صورت ورود آنها باید دست از تحلیل‌های ایستا و در قالب مدل‌های تعادلی کشید.

به این فهرست می‌توان موارد دیگری را اضافه کرد؛ برای مثال، ورود نهادها موجب ورود مسأله قدرت به تحلیل‌های اقتصادی خواهد شد و قدرت از جمله مقولاتی است که اقتصاددانان مرسوم تمایل چندانی به تحلیل آن ندارند. یا این حقیقت که با ورود نهادها اقتصاد مرسوم ناچار خواهد شد از فلسفه بنتهامی خود فاصله بگیرد؛ ما می‌دانیم که براساس این فلسفه، اقتصاددانان مرسوم سرچشمه کنش‌های فردی را براساس لذت و درد تبیین می‌کنند، حال آنکه سرچشمه بسیاری از کنش‌های عوامل اقتصادی نهادها هستند. به اینها می‌توان موارد دیگری را اضافه کرد که بیان آن مجال دیگری را می‌طلبد.

۶- نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مطالعات اخیر نهاد‌گرایانه این است که به واسطه این تلاش‌ها و مطالعات نهادها به اصلی‌ترین موضوع در تمام حوزه‌های علم اقتصاد تبدیل شده است.

حال اگر به این موضوع ما ادعای ویلن (۱۹۰۹) را اضافه کنیم (مبنی بر اینکه، تمدن مادی و به‌طور اساسی تمام فرهنگ‌های انسانی، طرحی از نهادها هستند، یعنی طرحی از بافت نهادی و رشد نهادی)، در آن صورت جای هیچ تردیدی وجود نخواهد داشت که مطالعه نهادها و در نتیجه، اقتصاد نهاد‌گرا، امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر است. براساس چنین بینشی، در این مقاله به مطالعه نهادها اقدام کردیم.

در حال حاضر دو بینش کلی در خصوص نهادها وجود دارد؛ یکی به نهاد‌گرایان قدیم و دیگری به نهاد‌گرایان جدید مربوط می‌شود. یکی از نکات مهمی که در این مقاله مورد توجه قرار دادیم، آن بود که بینش نهاد‌گرایان جدید در چند سطح با اشکالات اساسی مواجه است. یکی از مشکلات اصلی اقتصاد نهاد‌گرای جدید به مسأله تبیین فرآیند ظهور و تکامل نهادها بازمی‌گردد. نحوه برخورد نهاد‌گرایان جدید با این مسأله موجب شده است برخی از پرسش‌های تحقیقاتی مهم در این زمینه

هنوز بدون پاسخ باشند. به همین خاطر برخی از مطالعات، ایده‌های اصلی نهادگرایی جدید را با چالش اساسی مواجه کرده‌اند و از این منظر بستر را برای احیای مجدد نهادگرایی قدیم فراهم‌تر کرده‌اند؛ برای مثال، این انتقاد بنیادین وجود دارد که ایده نهادگرایی جدید در زمینه تبیین تکامل نهادها که مبتنی بر شروع از افراد داده شده در یک وضعیت طبیعی فارغ از نهاد است، قابل دفاع نیست. علت آن این است که تمام تلاش‌هایی که دست به تبیین نهادها به این شیوه می‌زنند، برخی قواعد محوری، یا به عبارت دیگر، برخی نهادها را مفروض در نظر می‌گیرند؛ برای مثال، تعاملات انسانی مستلزم قواعد شناخت و ارتباطات، از جمله زبان، است. اما زبان خود یک نهاد است.

در این مقاله، علاوه بر ارائه بینش‌های موجود در زمینه نهادها و بیان یک طبقه‌بندی جدید از کاستی‌های نهادگرایان جدید، سعی شد به منظور نشان دادن چرایی اهمیت نهادها تعدادی از عملکردهای آنها به‌طور ضریح بیان و ارائه شود. علاوه بر این، در این مقاله، دلایلی برای این پرسش مهم که چرا اقتصاددانان مرسوم نهادها را فراموش کرده بودند، ارائه شد. در واقع، این موضوعی است که تاکنون در ادبیات موضوع به آن پرداخته نشده است. اکنون همه می‌دانند و قبول دارند که نهادها مهم هستند و حتی این نکته نیز که نهادها باید به واحد اصلی تحلیل‌های اقتصادی تبدیل شوند در حال رسیدن به جایگاه حقیقی خود است. براساس این، پرسش ما این بود که اگر نهادها مهم هستند پس چرا پیشینیان علم اقتصاد آن را به حاشیه رانده بودند؟ در پاسخ به این پرسش در این مقاله استدلال‌هایی را مطرح کردیم و نشان دادیم که به‌رغم توجه نسبی اقتصاددانان اولیه، یعنی افرادی مانند آدام اسمیت، به تأثیر نهادها بر عملکرد اقتصادی، تاریخ شاهد آن است که به تدریج این نقش به فراموشی سپرده شد. عوامل زیادی در رخداد این مسأله و استمرار آن دخیل بوده‌اند که از آن جمله می‌توان از مواردی مانند پیشرفت‌های علم فیزیک و تلاش اقتصاددانان به پیروی از آن، تفکیک و جداسازی نادرست متقدمان، تحولات سیاسی، پیچیدگی موضوع، دلایل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، پیوند مفهوم نهاد با رویکرد تکاملی و... نام برد. بررسی این دلایل نشان می‌دهد که حذف نهادها از تحلیل اقتصادی که هم ناشی از عدم دقت اقتصاددانان و هم دلخوش کردن آنها به یک تعریف مشخص از علم که تنها شاخص آن ریاضیاتی بودن است و همچنین فرار از سختی‌های موجود در تحلیل‌های نهادی بوده، ضربات جبران‌ناپذیری را به علم اقتصاد وارد کرده است. البته به نظر می‌رسد در حال حاضر اقتصاددانان به مشکلات این موضوع پی برده‌اند و درصدد جبران آن هستند. از این رو، در را به روی نهادها و

تحلیل‌های نهادی گشوده‌اند. این اقدام کاملاً بجاست و باعث خواهد شد علم اقتصاد دوباره با سایر حوزه‌های معرفتی پیوند برقرار کند و ما شاهد مطالعات بین‌رشته‌ای در این علم باشیم. یکی از شواهد موجود در راستای تأیید این مطلب، پیدایش و گسترش روزافزون نحله‌هایی مانند اقتصاد شناختی، اقتصاد تکاملی، اقتصاد رفتاری و حقوق و اقتصاد است که همگی بر مطالعاتی بین‌رشته‌ای استوار هستند. بدون شک در سرحدات نزدیک به مرز رشته‌ها، یعنی جایی که رشته‌ها با یکدیگر پیوند می‌یابند، زمین‌های حاصلخیزتری می‌توان یافت.

برخی از این نحله‌های جدید چنان با سرعت در حال گسترش هستند که حتی تصور آن نیز امر دشواری است؛ برای مثال، حقوق و اقتصاد که از گرایش‌های مورد تأکید نهادگرایان بزرگی مانند همیلتون و کامنز، بوده، اکنون به یکی از اصلی‌ترین شاخه‌های علم اقتصاد تبدیل شده است، به طوری که در حال حاضر بیش از ده مجله معتبر بین‌المللی با این عنوان در حال چاپ است و سه انجمن معتبر در آمریکا، کانادا و اروپا با این عنوان شکل گرفته و حوزه‌های وسیعی از مطالعات اقتصادی را پوشش داده است.

منابع

الف - فارسی

باربر، ویلیام جی (۱۳۷۰)، سیر اندیشه اقتصادی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، تهران، انتشارات جامعه و اقتصاد.

تفضلی، فریدون (۱۳۸۷)، تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره معاصر، تهران، نشر نی، چاپ هشتم.

هانت، ای. ک (۱۳۸۱)، تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول.

کوزر، لوئیس آلفرد (۱۳۶۸)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ یازدهم.

لنکستر، لین (۱۳۸۳)، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

مک کلاسکی، دانلد ان (۱۳۸۱)، خطابه در علم اقتصاد، ترجمه بایزید مردوخ، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

نورث، داگلاس سی (۱۳۷۷)، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه.

ویلن، تورستین (۱۳۸۳)، نظریه طبقه مرفه، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی.

ویلیامسون، اولیور (۱۳۸۱)، اقتصاد نهادگرایی جدید: دستاوردهای گذشته و نگاهی به فرارو، ترجمه دکتر محمود متوسلی، مجله برنامه و بودجه، شماره ۷۳.

ب- انگلیسی

Basu, Kaushik (2001), *On the Goals of Development*, in: *Frontiers of Development Economics :the Future in Perspective*. Edited by: Meier, Gerald M & Joseph E. Stiglitz, Oxford University Press.

Boland, Lawrence A (1979), *Knowledge and the Role of Institutions in Economic Theory*, *Journal of Economic Issues*, Vol. XIII, No. 4.

Chavance, Bernard (2009), *Institutional Economics*, Translated from the French by Francis Wells, Routledge.

Coase, R (1937), *The Nature of the Firm*, *Economica*, New Series, Vol. 4, No. 16.

Commons, John R (1931), *Institutional Economics*, *The American Economic Review*, Vol. 21, No.4.

Cooley, C. H (1918), *The Institutional Character of Pecuniary Valuation* *American Journal of Sociology*, Vol. 18.

Dequech, David (2002), *The Demarcation Between the "Old" and the "New" Institutional Economics: Recent Complications*, *Journal of Economic Issue*, Vol. XXXVI, No. 2.

Dugger, William M (1995), *Douglass C. North's New Institutionalism*, *Journal of Economic Issue*, Vol. XXVIX, No. 2.

Fiori, Stefano (2001), *Alternative Visions of Change in Douglass North's New Institutionalism*, *Journal of Economic Issues*, Vol. 36, No 4.

Hamilton, Walton H (1919), *The Institutional Approach to Economic Theory" The American Economic Review* , Vol .9 , No.1, Supplement, *Papers and Proceedings of the Thirty Annual Meeting of the American Economic Association*.

Hamilton, David (1986), *Technology and Institutions Are Neither* *Journal of Economic Issues* , Vol. XX, No.2.

Hausman, Daniel, M., *Philosophy of Economics*, Entry in *Rout Ledge Encyclopedia*.

- Homan, Paul (1932), *An Appraisal of Institutional Economics* *The American Economic Review*, vol.22.No.1.
- Hodgson, Geoffrey M (1998), *The Approach of Institutional Economics*, *Journal of Economic Literature*, Vol. XXXVI.
- Hodgson, Geoffrey M (2000), *What is the Essence of Institutional Economics?* *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXIV, No.2.
- Hodgson, Geoffrey M (2004), *the Evolution of Institutional Economics; Agency, Structure and Darwinism in American Institutionalism*, Routledge.
- Hodgson, Geoffrey M (2006), *What Are Institutions?* *Journal of Economic Issues*, Vol. XL, No.1.
- Hodgson, G. M (2006b), *Economics in the shadows of Darwin and Marx: Essays of Institutional and Evolutionary Themes*, Edward Elgar.
- Mayhew, A (1989), *Contrasting Origins of the two Institutionalism: the Social Science Context* *Review of Political Economy*, Vol. 1, No. 3.
- Mitchell, Wesley C (1910), *The Rationality of Economic Activity II*, *The Journal of Political Economy*, vol.18, No.3.
- Nelson, Richard R (2002), *Bringing Institutions into Evolutionary Growth Theory*, *J. Evol Econ* (2002) 12.
- North, D. C (2003), *Understanding the Process of Economic Change*, *Forum Series on the Role of Institutions in Promoting Economic Growth*, Forum 7.
- North, D. C (2005), *Understanding the Process of Economic Change*, Princeton University press.
- Rosenbaum, Eckehard F (2001), *Culture, Cognitive Models, and the Performance of Institutions in Transformation Culture*, *Journal of Economic Issues*, Vol. 35.
- Rutherford, Malcolm (1995), *The old and the New Institutionalism: Can Bridges Be Built?* *Journal of Economic Issues*, Vol. XXIX, No.2.
- Rutherford, Malcolm (1994), *Institutions in Economics*, Cambridge University Press.
- Rutherford, M (2007), *American Institutional Economics in the Interwar Period*, in *A Companion to the History of Economic Thought*, Edited by: Warren J. Samuels, Jeff E. Biddle, and John B. Davis, Blackwell Publishing Ltd.
- Radzicki, Michael J (2003), *Mr. Hamilton, Mr. Forrester, and a Foundation for Evolutionary Economics*, *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXVII, No.1.
- Samuels, Warren J (1990), *The Old Versus the New Institutionalism*, *Review of Political Economy*, 201.
- Scharpf, Fritz W (2000), *Institution in Comparative Policy Research*, *comparative political studies*, No 33.

- Schumpeter, Joseph. A (1981), History of Economic Analysis, Routledge.*
- Schumpeter, Joseph A (1965), The theory of Economic Development, Oxford University press.*
- Shirley, Mary M (2008), Institutions and Development, In: Handbook of New Institutional Economics, edited by: Claude Menarde and Mary M. Shirley, Springer.*
- Smith, Adam (1776), An Inquiry Into the Nature and Causes of the Wealth of Nations, Edited by: Edwin Cannan.*
- Stein, Johan (1997), how Institutional Learn: A Socia-cognitive perspective, Journal of Economic Issues, Vol. XXXI, No.3.*
- Veblen, Thorstein (1898), Why is Economics not an Evolutionary Science?, The Quarterly Journal of Economics, vol.12, No.4.*
- Veblen, Thorstein (1909), the Limitation of Marginal Utility, the Journal of Political Economy, Vol. 17, No.9.*
- Viskovatoff, A (2003), Rationalism and Mainstream Economics, Journal of Economic Methodology 10:3.*
- Yandle, Bruce (1990), The Decline and Rise of Political Economy, European Journal of Political Economy, Vol. 6.*

Archive of SID